**نقد هنری ( جلسه ده )**

**در این جلسه نیز به نقد هرمونتیکی یک اثر از نقاش به نام معاصر امریکایی همزمان با نقاش جلسه پیش اندره وایت می­پردازیم تقریبا همزمان با کار هاپر این کار را نیز وایت در سال 1948 کشیده است و هر دو هنرمند نیز در سبک ریالیسم نقاشی می­کشیدند. تصویر اخر عکسی است که یک عکاس ان را گرفته است از همین مکان و همین سوژه که وایت ان را کشیده است.**

****

**انره وایت،دنیای کریستینا، 1948، رنگ و روغن و تمپرا بر روی بوم، موزه هنر مدرن نیویورک، 132 سانت**

**اندرویت وایت**نقاشی **دنیای کریستینا**را در سال ۱۹۴۸ کشید. نقاشی "دنیایکریستینا"ی اندرو وایت (۱۹۴۸) یک شاهکارِ مدرن است. تقریبا۷۰ سال پس از خلق آن (و یک قرن پس از تولد وایت در پنسیلوانیا)، منتقدین و بینندگان زیادی به اتفاق روی آن تمرکز کردند، و مطمئن نیستند که وایت در میان اکسپرسیونیست‌های انتزاعی، هنرمندان پاپ و مینیمالیست‌ها جایی داشته باشد.

چگونه است که دنیای کریستینا می‌تواند اینچنین عمیق احساس دلتنگی و بدبختی را تحریک کند؟

در این اثر فرض بر اینست که بیننده ارتباطی با قومیت آمریکایی دارد، چیزی که قبلا در آثارقرن نوزدهم مدرسۀ نقاشی اسپانیایی "هادسون ریوِر" فرزندانِ دومین نسلشان\_لومینیست‌ها\_ مورد ستایش قرار گرفته است. وایت،چشم انداز حومه را به عنوان یک راه فرار از درگیری های ذهنی نمایش داده است. بینندگان ممکن است جزئیات دقیق سبک وایت را متوجه شوند، اینکه چگونه او هر تیغ چمن را به دقت رنگ می‌کند، و یا بر روی جزئیات تمرکز مضاعفی دارد، حتی دربارۀ آن مزرعۀ درامتداد افق. کریستینا (گفته می‌شود زنِ به‌تصویرکشیده‌شده، «آناکریستینا اُلسن» است که فلج اطفال داشته و اندرو وایت او را درحال خزیدن از پنجرۀ خانه‌اش در علفزار دیده بود). به سمت خانه اش می‌آید و چقدر طول می‌کشد که دوباره به خانه بازگردد ... گویی می‌خواهد ما هم همراه با او و با حس و درک عمیق مشقت اش به خانه برویم.

با اینحال، ما نباید جنبه‌های فراتر در نقاشی وایت را نادیده بگیریم. از آنجا که ما چهره کریستینا را نمی‌بینیم، در عوض بر روی جزئیات بدنش تمرکز می‌کنیم. ما انگشتان خاکی شده و خاکستری، موهای پریشان، لباس صورتی و کفش‌های سادۀ او را می‌بینیم. ممکن است سوالاتی در ذهن بیننده ایجاد شود. کریستینا کیست؟ چرا روی زمین نشسته است؟ به دنبال چه کسی یا چه چیزیست؟

 پدر اندره وایت سه سال قبل از آن هنگام عبور از خطوط راه آهن کشته شده بود. بعد از مرگ پدر، کار حرفه ای اندرو دستخوش تغییر فراوانی شد. رنگ هایی که به کار می برد کم رنگ شدند، مناظری که نقاشی می کرد خشک و پژمرده شدند و پیکرهایی که روی تابلو می کشید مغموم شدند. **دنیای کریستینا**تمام این ویژگی ها را در خود دارد و حاوی حس و حالی است که به نظر می رسد تجسم بیرونی غم درونی خود وایت باشد. اما منبع الهام این نقاشی چه بود؟ آنا کریستینا اولسن، یکی از ساکنان همیشگی شهر کوشینگ ایالت مین بود. مزرعه او در همین نقاشی دیده می شود. در اواخر دهه ۱۹۲۰ او با اختلالی در عضلاتش مواجه شد و دیگر قادر به راه رفتن نبود. او از استفاده از ویلچر خودداری می کرد و برای رفتن به خانه و مناطق اطراف روی زمین حرکت می کرد. وایت که سال ها بود تابستان ها به مین می رفت، در سال ۱۹۳۹  با کریستینا و برادرش آلوارو که هردو مجرد بودند آشنا شد. معلوم نیست کدام یک تصورات هنرمند جوان را برانگیختند: رابطه این برادر و خواهر یا اقامت طولانی مدتش در آنجا. ولی کریستینا در چندین نقاشی وایت دیده می شود. با وچود این که چند دهه از عمر این تابلو می گذرد، منتقدان و مخاطبان هنوز مطمئن نشده اند که باید وایت را در دسته اکسپرسیونیست های انتزاعی قرار دهند، یا هنرمندان عامه، یا مینیمالیست ها. وایت همیشه در کارهای خود به دنبال ترسیم جزئیاتی دقیق بود. در این نقاشی هم تک تک دانه ها و حتی تمام رشته های موی کریستینا را می توان مشاهده کرد. بیشتر رنگ های استفاده شده خاکی هستند. این نقاشی را باید در گروه نقاشی های **صحنه آمریکایی**قرار دارد. در این نوع آثار، هنرمندان نقاش با ترسیم سبک زندگی معمول آمریکایی، به دنبال نمایش عصاره و گوهر آمریکایی بودند. البته این به این معنی نیست که تمام هنرمندان این گروه زیر پرچم یک جنبش سازمان یافته و رسمی فعالیت می کردند. اما تمامشان به دنبال این بودند که یک سبک هنری آمریکایی بسازند و از نقاشی های انتزاعی و آوانگارد که در اروپا به اوج خود رسیده بودند، فاصله بگیرند. در **دنیای کریستینا**، این صحنه روزانه معمولی یک راز شاعرانه هم با خود دارد: تنهایی دختر، و فاصله بین او و خانه نوعی واقعیت خیالی را به نمایش می گذارد، چنان که گویی با اثری از گونه رئالیسم جادویی طرف هستیم.

این نقاشی همچنین نوعی حس نوستالژی با خود دارد، شاید نوستالژی درباره کودکی از دست رفته. این نکته را باید در نظر داشت که دختر داخل نقاشی کودک به نظر می رسد، یا دست کم سن زیادی ندارد، اما کریستینای واقعی یک زن بالغ بود. بیماری کریستینای اصلی در آرنج و انگشتان کریستینای داخل نقاشی قابل مشاهده است. به همین دلیل اگرچه خیلی راحت می توان تصور کرد دختر داخل نقاشی با آرامش روی چمن ها نشسته است، ولی در واقع او در حال حرکت به سمت خانه است. دلیل تاثیرگذاری این نقاشی این است که همه ما با درد و رنج آشنا هستیم، همه ما مانند کریستینا از مصیبتی نجات یافته ایم. این رنج در نقاشی اشاره به بلوغ زودرس دارد، اشاره به این آرزو که کاش هیچ وقت بزرگ نشویم. باید در نظر داشت که نوستالژی کریستینا در نقاشی درباره رفتن نیست، بلکه اتفاقا درباره بازگشت به خانه و فهمیدن این حقیقت است که تمام چیزهایی که برایمان مهم هستند عوض شده اند: خودمان، خانواده، خانه کودکی، زادگاهمان. در برخورد با چنین آثار هنری یک پرسش مهم همیشه مطرح می شود: چگونه باید به اثری که نماد یک ملت و دوره تاریخی است نزدیک شویم؟ شاید اگر بخواهیم خیلی احساسی به قضیه نگاه کنیم می توانیم بگوییم حساس ترین و تامل برانگیزترین نقاش ها آن هایی هستند که یک لحظه ساده یا معمولی را می گیرند و آن را جاودانه می کنند و به این ترتیب، بین ما جاودانگی و زندگی ما پیوندی برقرار می کنند. اندرو وایت در **دنیای کریستینا**به چنین هدفی می رسد. شاید همین باعث شده است این نقاشی برانگیزاننده این قدر قدرتمند باشد و به یک نماد تبدیل شود.

